

جوانی می خواست زن بگیرد. به پیرزنی سفارش کرد تا برای او دختری پیدا کند. پیرزن به جستجو پرداخت، دختری را پیدا کرد و به جوان معرفی کرد و گفت این دختر از هر جهت سعادت شما را در زندگی فراهم خواهد کرد.

جوان گفت: شنیده ام قد او کوتاه است.
پیرزن گفت: اتفاقاً این صفت بسیار خوبی است، زیرا لباس های خانم ارزان تر تمام می شود.

جوان گفت: شنیده ام زبانش هم لکنت دارد.
پیرزن گفت: این هم دیگر نعمتی است زیرا می دانید که عیب بزرگ زن ها پر حرفی است؛ اما این دختر چون لکنت زبان دارد پر حرفی نمی کند و سرت را به درد نمی آورد.

جوان گفت: خانم همسایه گفته است که چشمش هم معیوب است.
پیرزن گفت: درست است، این هم یکی از خوشبختی هاست که کسی مزاحم آسایش شما نمی شود و به او طمع نمی برد.

جوان گفت: شنیده ام پایش هم می لنگد و این عیب بزرگی است.
پیرزن گفت: شما تجربه ندارید، نمی دانید که این صفت، باعث می شود که خانمتان کمتر از خانه بیرون برود و علاوه بر سالم ماندن، هر روز هم از خیابان گردی، خرج برایت نمی تراشد.

جوان گفت: این همه به کنار، ولی شنیده ام که عقل درستی هم ندارد.
پیرزن گفت: ای وای، شما مرد ها چقدر بهانه گیر هستید، پس یعنی می خواستی عروس به این نازنینی، این یک **عیب کوچک** را هم نداشته باشد.